



پژوهش‌های فلسفی

سال ۱۰ / شماره ۱۸ / بهار و تابستان ۱۳۹۵

سیر تطوّر الگوهای تمایز علوم در اندیشه متفکران مسلمان*

حامد مصطفوی فرد**

دکترای علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

کهن‌ترین الگوی تمایز علوم از آن ارسطوست (موضوع محور)، که توسط حکمای مسلمان ترویج شد. اما ناکارآمدی آن روز به روز برای عالمان مسلمان، خصوصاً اصولیان و در رتبه بعد متکلمان، منطقیون و ... آشکار شد؛ تا آنجا که محقق خراسانی الگوی غایت‌محور و محقق اصفهانی و امام خمینی (ره) الگوی سنخیت‌محور را مطرح کردند. اما هر یک از این الگوهای انحصارگرا نقاط ضعفی را داشتند و این سبب شد که الگوهای تلفیقی مطرح شوند و آنها نیز با آشکار شدن نقاط ضعفشان، جای خود را به رویکرد قراردادگرا دادند. به عقیده قراردادگرایان علم بودن یک علم نه به وحدت در موضوع است، نه روش و نه غایت (هر یک به تنهایی)، بلکه علم عبارت است از مجموعه‌ای از مسائل متشکته، که جامع آنها گاه ممکن است به دلیل سنخیت در ذات باشد (مثل موضوع، محمول، حیثیت) و گاه نیز ممکن است به دلیل امری عرضی باشد (مثل غایت). از اینرو مبنای تمایز علوم با توجه به غرض تدوین متفاوت خواهد بود و حتی تمامی جهاتی که در نزد عقلا معتبرند، نیز در این وحدت و تمایز دخیلند و ممکن است لحاظ شوند، مثل مدت زمان فراگیری علم، امور زیبایی‌شناسی، نیازهای جامعه، مرجحات تاریخی و ...

واژگان کلیدی: علم‌شناسی، موضوع‌محوری، غرض‌محوری، سنخیت‌محوری، تلفیق‌گرایی، قراردادگرایی.

* تاریخ وصول: ۹۳/۱/۲۵ تأیید نهایی: ۹۴/۶/۳۱

** E-mail : hamed_amf@yahoo.com

مقدمه

وحدت علم وحدتی اعتباری است، و اگر گفته‌شود که گاهی موضوع علم، واحد حقیقی است مثل موضوع فلسفه و عرفان و لذا منعی برای وحدت حقیقی در بعضی علوم نیست، باید گفت: موضوع علم، نفس علم نیست، بلکه علم عبارت است از مسائل کثیره، اما منشاء این وحدت اعتباری گاهی واحد حقیقی است و گاهی واحد سنخ؛ پس نباید بین وحدت موضوع و وحدت علم خلط کرد (خمینی، ۱۳۷۶، ۴۴/۱) و استدلال بر وجود حقیقی معلوم، هرگز به معنای اثبات وجود حقیقی علم (به معنای مجموعه مسائل و قضایای پراکنده) نخواهد بود. لذا بین موضوع حقیقی داشتن علم و بین وجود تکوینی داشتن آن فرق است؛ یعنی علوم برهانی گرچه دارای موضوع خاصند، لیکن از جهت فقدان وجود تکوینی برای مجموع مسائل آن، همانند علوم اعتباری‌اند. از اینرو امتیاز علوم برهانی بر دیگر علوم، وصف موضوعشان است که وجود حقیقی دارد، نه خود علم که مجموع قضایا است (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ۲۱۷/۱/۱).

اما معیار وحدت و تمایز علوم چیست؟ از زمانی که ارسطو به ارائه الگویی به منظور تمایز و طبقه‌بندی علوم پرداخت، این بحث نیز مطرح شد که معیار این تفکیک چه باید باشد؟ باید توجه داشت که ما در الگوی علم‌شناسی خود، گاه به دنبال بیان قاعده‌ای منطقی-فلسفی هستیم و گاه همچون علم‌شناسان متاخر در مقام ارائه تحلیلی تاریخی-جامعه‌شناختی. بنابراین بسته به اینکه تبیین ما از علم ناظر به مقام ثبوت و حقیقت نفس‌الامری باشد و یا مربوط به مقام اثبات و تحقق تاریخی، مبنای ما در معیار تمایز علوم نیز تغییر خواهد کرد.

با این مقدمه باید گفت: کسانی که مخالف لزوم وحدت موضوعی علوم هستند، نسبت به الگوی علم‌شناسی ارسطویی دو رویکرد را اخذ کرده‌اند؛ گروهی از ایشان بر این عقیده‌اند که پیروان الگوی علم‌شناسی ارسطویی درصدد ارائه تحلیلی منطقی-فلسفی از علم‌اند؛ لذا در مقابل آنان امثال آخوند خراسانی، امام خمینی (ره) و علم‌شناسان متاخر درصدد ارائه تحلیلی تاریخی-جامعه‌شناختی از الگوی علم‌شناسی خویشند. از اینرو پیروان الگوی علم‌شناسی ارسطویی به اقتضای برهان تمسک می‌کنند (برای نمونه رک: طباطبائی، ۱۳۷۹، ۳۰/۱) و مخالفان آنان با رد استدلال فوق، به تکلفات گروه اول در مقام تطبیق خارجی (مرتضوی لنگرودی، ۱۳۷۶، ۲۸/۱) و تداخل موجود در مسائل علوم (حکیم، ۱۴۰۸، ۸/۱). اما در مقابل این گروه، گروه دیگری (فرامرزی قراملکی، ۱۳۷۲، ۵۴و۵۳) قرار دارند که معتقدند قاعده ارائه شده توسط ارسطو جنبه توصیفی داشته و محصول مطالعه تجربی حکما و منطقیون از آنچه که به نام علم در جوامع بشری و

تاریخ اندیشه آدمی مطرح بود، بوده است؛ که بعدها بدست متأخرین و شارحین جنبه ضابطه‌ای هم به خود گرفته است.

اما موافقان الگوی علم‌شناسی ارسطویی نیز گاه سعی کرده‌اند با حفظ این قاعده و ترمیم آن (اضافه کردن قیودی مثل حیثیت شأنیه و ...)، این جامه را بر تن علوم مختلف بپوشانند؛ و گاه نیز همچون حکما و منطقیون این جامه را تنها درخور علوم حقیقی و نه علوم اعتباری می‌دانند. هر یک از این الگوها در سیر تطوّر الگوهای علم‌شناسی مورد نقد قرار گرفته‌اند و به دلیل کاستی‌هایی که داشتند، زمینه را برای پیدایش دیگر الگوها فراهم کردند و ما در این مختصر قصد داریم سیر تطوّر این الگوها را بین دانشمندان مسلمان مورد بررسی قرار دهیم^۱:

الف) الگوی علم‌شناسی موضوع محور

از گذشته دور، شناخت و تمایز علوم بر اساس موضوع مطرح بوده. آغاز این اندیشه را باید در نوشتارهای ارسطو جستجو کرد. ارسطو در کتاب متافیزیک (ارسطو، ۱۳۶۶، ۲۱) قاعده‌ای را بیان می‌کند، که بعدها به وسیله فلاسفه مسلمان بدین صورت ارائه می‌گردد: «موضوع کل علم ما یبحث فیه عن عوارضه الذاتیه» (رک: قطب‌الدین رازی، بی‌تا، ۱۴؛ شیرازی، ۱۹۸۱، ۳۰/۱، لاهیجی، ۱۴۲۵، ۵/۱).

از زمان ارسطو به بعد بسیاری از دانشمندان علوم مختلف از این قاعده در تعریف و تعیین موضوع علم مورد بحث خود استفاده کرده‌اند. شارحان و مفسران نوشته‌های ارسطو مثل ابن رشد، نیز این شیوه را پی‌گیری کرده و به تفصیل بیشتری پرداخته‌اند. در دوره بالندگی فلسفه، ابن سینا نیز روش شناخت و تمایز بر پایه موضوع را شرح و توضیح داد. بزرگان فلسفه اسلامی نیز یکی پس از دیگری، مانند خواجه نصیر الدین طوسی، شهاب الدین سهروردی، میرداماد، ملاصدرا و ... نیز همین روش را پی گرفتند. اما این الگوی علم‌شناسی به مرور زمان با چالش‌هایی - خصوصاً از جانب اصولیان - مواجه شد و لذا زمینه برای ارائه‌های دیگری فراهم آمد؛ که برخی از آنها از این قرار است:

۱) موضوع دانستن علوم

آیا لازم است تا برای هر علم موضوعی خاص باشد تا از عوارض ذاتی آن بحث کند. در اینجا چند نظر وجود دارد:

۱. نظریه قدما: لزوم وجود موضوع؛ و برای آن به «قاعده الواحد» استدلال کرده‌اند.^۲

۲. عدم لزوم وجود موضوع برای هر علم؛ زیرا هر علم عبارت است از عدّه‌ای از مسائل متشتمله که اشتراکشان در حصول غرض واحد آنها را به دور هم جمع کرده است.

۳. نظریه علمائے طباطبائی: قول به تفصیل بین علوم حقیقی و اعتباری.

فارغ از ضعف استدلال مشهور (که به آن اشاره خواهد شد)، منتقدان آنان با رویکرد تاریخی به علم، لزوم وجود موضوع برای علوم را مورد مناقشه قرار داده‌اند، که در بین ایشان می‌توان از امام خمینی (ره) نام برد. به عقیده ایشان: اینکه مشهور شده که موضوع هر علمی چیزی است که از عوارض ذاتی‌اش بحث می‌کند، اصلی برای آن وجود ندارد (خمینی، ۱۳۷۳، ۳۹/۱) و سیر و تتبع در علوم نشان می‌دهد که علوم عبارت بودند از قضایایی اندک که به مرور زمان تکمیل شده‌اند، لذا موضوع در نزد موسس و مدون علم مشخص نبوده است تا چه رسد که درباره احوال آن بحث کند. بهترین شاهد بر این مدعا علم جغرافیاست و یا علم فقه (سبحانی، ۱۳۶۷، ۳/۱).

مثال نقض مشهوری که درباره عدم ضرورت وجود موضوع برای علوم مطرح است، علم اصول فقه است. بر تعاریف مختلف این علم اشکالات متعددی گرفته شده است (کاظمی-خراسانی، ۱۴۰۴، ۱ / ۲۵؛ حائری یزدی، بی‌تا، ۳۳/۱؛ سبزواری، ۱۴۱۹، ۲۵)؛ چراکه موضوع هر علم عبارت است از: «ما یبحث فیه عن عوارضه الذاتیه»، و لذا موضوع علم اصول عبارت است از ادله اربعه با وصف دلّیلت (طبق قول مشهور)، ذات ادله اربعه (نظریه صاحب فصول)، قدر جامع بین موضوعات مسائل (نظریه آخوند خراسانی)، ادله اربعه بعلاوه استصحاب (طبق یک قول)، ادله پیشین بعلاوه قیاس (طبق رویکرد اهل سنت)، حجت در فقه (نظریه آیت الله بروجردی) و ... و این التزام موجب خروج غالب مسائل مهم و مسلم نزد اصولیان از زمره مسائل اصولی می‌شود و لاجرم باید آنها را استطرادی دانست (سبزواری، ۱۴۱۹، ۲۵).

این نکته را نیز باید افزود که: برخی دلیل بر نفی وجود موضوع برای برخی از علوم آورده‌اند (نه اینکه قول به موضوع داشتن همه علوم را بی‌دلیل بدانند) و آن دلیل عبارت است از استحاله وجود موضوع برای برخی علوم، و برای این مورد علم فقه را مثال می‌زنند، که مسائل آن جامعی بینشان وجود ندارد، بلکه وجود جامع بینشان ممکن نیست؛ زیرا موضوعات مسائل فقه از مقولات متباین و احیاناً پراکنده هستند (منصوری، ۱۴۲۷، ۶۸/۱).

۲) چیستی موضوع علم

طبق الگوی علم‌شناسی ارسطویی، موضوع علم باید از عوارض ذاتی مسائل آن باشد، حال اینکه در این بین نیز اختلافات زیادی وجود دارد و بسیاری تعاریف مختلفی را درباره چیستی موضوع علم مطرح کرده‌اند، مثل: «ما یبحث فیہ عن أحواله و أوصافه» (نفس موضوعات مسائل) (جزائری، ۱۳۸۵، ۱/۲۵ و ۲۰)، «موضوعات مسائله عینا و ما یتحد معها خارجا» است (حکیم، ۱۴۰۸، ۵/۱)، «محمولات مسائل و جامع بین آنان»^۴ (منتظری، ۱۳۷۵، ۱۰)، «جامع رابط بین مسائل گوناگون و قضایای متباین» (خمینی، ۱۳۷۶، ۱۸/۱)، «موضوع هر علمی آن چیزی است که در آن علم از احوال آن و از آنچه مربوط به آن است و دخالتی در غایت آن علم دارد، بحث شود» (خواه از عوارض ذاتیه باشد و یا غریبه) (فیاض، ۱۴۱۹، ۱/۲۹؛ جواهری، ۱۴۲۸، ۱/۱۰۰؛ حیدری، ۱۴۱۲، ۴۷؛ مکی عاملی، ۱۳۹۱، ۴۷)، «جامع منتزع از جزئیات موضوعات مسائل» (ایروانی، ۱۴۲۲، ۳/۱)، «ما یبحث فیہ عن عوارضه الذاتیة، أو عن العوارض الذاتیة لنوعه، أو لعوارضه الذاتیة.» (نراقی، ۱۳۸۸، ۳۴/۱)، «ما یبحث فیہ عن أحواله العرفیة» (تقوی اشتهاردی، ۱۴۱۸، ۱/۱۲)، «الذی یبحث فیہ عن عوارضه المقصودة» (خواه ذاتیة یا غریبه، حقیقیة یا مجازیة) (خرازی، ۱۴۲۲، ۱/۹۶). «أحكام عارضةً برای موضوعات مسائل» (خواه عوارض ذاتی باشند و خواه غریب و خواه تالیفی از آندو) (فقیه، ۱۴۱۸، ۲) و

حتی بر فرض پذیرش این مطلب که موضوع علم باید از عوارض ذاتی مسائل آن باشند، با مشکلی دیگر روبرو می‌شویم و آن این است که: فهم موضوع علم از نظر حکیمان لاجرم در گرو درک از عرض ذاتی و عرض غریب خواهد بود. اکنون این سؤالات برای ما مطرح است: عوارض چیست؟ عرض ذاتی و غریب چه فرقی باهم دارند؟ آیا عوارض ذاتی می‌تواند معیاری برای تعیین و تمایز موضوع علوم باشد؟ آیا تاریخ علم ممیز بودن عرض ذاتی را تایید می‌کنند؟ و

«عرض ذاتی» (هم مفهوم عرض و هم مفهوم ذاتی) در بیان حکیمان اسلامی به معانی متعددی وارد شده است.^۵ برخی از معانی ارائه شده برای عرض از این قرار است: عرض در مقابل جوهر، عرض در باب برهان، عرض در فن کلیات خمس، عرض با واسطه و بی‌واسطه در عروض و ... (برای مطالعه بیشتر رک: حائری یزدی، ۱۳۶۰، ۲۱-۲۶). البته از بین معانی مختلفی که برای عرض مطرح شده (رک: رازی، بی‌تا، ۱/۱۰۸؛ مرتضوی لنگرودی، ۱۳۷۶، ۳۵/۱) نوعاً علما مراد از عرض در تعریف موضوع علم را، معنای منطقی آن می‌دانند و نه تعریف فلسفی آن. عرض فلسفی در مقابل جوهر است (ماهیتی که شان وجودش در خارج نیازمند موضوع است) و

عرض منطقی در برابر ذاتی (چیزی که خارج از ذات شیء و متحد با آن در خارج است). عرض به اصطلاح فلسفی مطلق است، اما در اصطلاح منطقی امری نسبی است.

اما برای مفهوم ذاتی نیز معانی متعددی ارائه شده که از این قرار است: ذاتی در مقابل عرضی، ذاتی در باب اسناد و اتصاف، ذاتی به معنای «اولی» (وصف حمل و نه محمول)، ذاتی در باب علل (در مقابل اتفاقی)، ذاتی باب برهان، ذاتی در باب مقولات (ذات یا جوهر در مقابل عرض) و ...، که با دسته‌بندی‌های دقیق‌تر، مفهوم ذاتی بر بیش از ۲۰ معنا صدق می‌کند (برای مطالعه بیشتر رک: فرامرز قراملکی، ۱۳۷۱، ۵۴ و ۵۳). البته جمهور علما عرض ذاتی در تعریف علم را به ذاتی باب برهان تفسیر کرده‌اند و از اینرو تعریف را به علوم برهانی اختصاص داده‌اند.

معانی مختلف عرض و ذات، باعث شده تا حکما در تبیین معنا و ملاک تشخیص عرض ذاتی و در نتیجه قاعده «موضوع کل علم» دچار اختلاف شوند.^۶ حال مشکل این است که اصلا دانشمندان علوم مختلف نمی‌دانند که عرض ذاتی چیست تا بتوانند بر پایه آن علم را پی‌ریزی کنند. این اشکال موقعی جدی‌تر می‌شود که بدانیم، به عقیده خود طرفداران این رویکرد، وقتی فلاسفه شاخصه تدوین علم و معیار تمایز علوم را موضوع تعیین می‌کنند، به دنبال توصیف علوم نیستند، بلکه دارند معیاری را ارائه می‌دهند تا بر پایه آن علوم پی‌ریزی شوند.

۳) موضوع واحد داشتن علوم

اگر ما در علوم برهانی لزوم ذاتی بودن محمولات برای موضوعات را بپذیریم، اما چرا باید موضوعی واحد در تمامی علوم جاری باشد؟ بلکه وجهی برای التزام به وجود موضوع واحد برای هر علمی نیست، تا مجبور به تکلف شویم و درباره مراد از عوارض ذاتی بحث کنیم و درباره مراد از آن دچار اختلاف شویم (رک: میرزای رشتی، ۱۳۱۳، ۲۷؛ خراسانی، ۱۴۰۹، ۲۱). به نظر می‌رسد پیدا کردن جامع ذاتی میان موضوعات مسائل تکلف آمیز باشد و در غالب علوم این جامع ذاتی وجود ندارد. به عنوان مثال در علم فقه، میان صلاه (امری وجودی) و صوم (امری عدمی) چگونه می‌توان جامع گرفت؟ و یا در علم نحو، میان کلمه و کلام؟ و یا در علم بلاغت بین فصاحت و بلاغت؟ و همچنین در علم اصول میان اصول و امارات؟ (بروجردی، ۱۴۰۵، ۱۲/۱).

مشهور وقتی وجود موضوع واحد را برای علم پذیرفتند، بیان کردند: تمایز علوم به تمایز موضوعات است؛ و وقتی دیدند که یک موضوع در دو علم مطرح شده مثل لفظ عربی (کلمه و کلام) در علم صرف و نحو، قید حیثیت را افزودند؛ و وقتی دیدند که لازمه‌ی اخذ حیثیت فعلیه در

لفظ عربی «اخذ عقد الحمل در عقد الوضع» است، بیان کردند: مراد از حیثیت، حیثیت شانیه است. حال اینکه قید حیثیت نیز همیشه مشکل را حل نمی‌کند.^۷

از طرف دیگر مهمترین دلیل قائلان به وحدت موضوع بر مدعای خود قاعده‌ی الواحد است. طبق این قاعده که در جای خود به اثبات رسیده است (رک: شیرازی، ۱۹۸۱، ۲ / ۲۰۴): «أن الواحد لا یصدر إلا من الواحد» (اگر معلول واحد باشد، معلوم می‌شود که علتش نیز واحد است) و «الواحد لا یصدر منه إلا الواحد» (اگر علت واحد باشد، معلوم می‌شود که معلولش نیز واحد است). استدلال به قاعده الواحد بدینگونه است که: غرض مترتب بر هر علمی واحد است و موضوعات مسائل بسیارند و لذا با ملاحظه عدم جواز صدور واحد از کثیر، باید جامعی را تصور کرد تا غرض واحد بر آن مترتب شود و آن موضوع علم است (خراسانی، ۱۴۰۹، ۲۱). اما کاربرد قاعده الواحد در اینجا با اشکالات متعددی روبروست، از قبیل:

۱. این قاعده اختصاص دارد به بسیط حقیقی که هیچ جهت ترکیبی در آن نیست (طباطبایی، بی تا ب، ۱/۱۶۰).
۲. بر فرض جریان این قاعده در واحد نوعی، قاعده مختصّ به واحد حقیقی خارجی است و در واحد اعتباری جاری نمی‌شود.
۳. بر فرض جریان این قاعده در واحد اعتباری، جریان این قاعده را در آنچه که مرکب از امور وجودی و عدمی است و یا مرکب از وجودیاتی که هر یک از آنها داخل در یکی از مقولات تسع عرضیه است (که از أجناس عالیّه است و فوق آن جنسی نیست)، قبول نداریم و به دلیل عدم امکان تصویر جامع بین وجود و عدم و بین أجناس عالیّه است.
۴. غرض در هر علمی از خصوص موضوعات مسائلش حاصل نمی‌شود، بلکه از نسبت موجود بین موضوع و محمول حاصل می‌شود^۸ و در این هنگام مستفاد از قاعده، وحدت نسبت (و نه وحدت موضوع) است (قدسی، ۱۴۲۸، ۱/۳۳).
۵. این قاعده حتی اگر درست باشد، در غیر علوم است؛ زیرا برخی از علوم غرضی بر آنها وراء نفسشان مترتب نیست، بلکه غرض از آنها چیزی نیست، جز نفس معرفت و کمال، نظیر علم فلسفه عالیّه و غرض مذکور در کلام مشهور ممکن نیست که نفس شی باشد.
۶. این اثر مترتب بر مجموع مسائل است، نه آحاد، پس صدور واحد از متعدّد لازم نمی‌آید (جواهری، ۱۴۲۸، ۱/۹۳؛ و نیز رک: موسوی جزایری، ۱۴۳۰، ۳۸/۹).

به نظر می‌رسد حتی فلاسفه هم وحدت موضوع را معتبر ندانسته‌اند، بلکه در نزد آنها هیچ معنی وجود ندارد که موضوع متعدد باشد، به شرطی که جهت تناسب بین موضوعات متعدد وجود داشته باشد؛ و الا همانگونه که شیخ الرئیس در اشارات و طوسی در شرح همین کتاب (ابن سینا، ۱۳۸۳، ۲۹۸/۱) گفته‌اند، تعدد موضوع بدون جهت جامع موجب تعدد علم می‌شود. بنابراین گذشتگان مانعی برای تعدد موضوع نمی‌دیدند و از اینرو در برخی از علوم موضوع را متعدد گرفته‌اند، مانند کلمه و کلام در علم نحو، محسن لفظی و معنوی در علم بدیع، معلوم تصدیقی و تصویری در علم منطق و ادله اربعه (طبق یک قول) در علم اصول.

اما آیا موضوع متعدد است و یا اینکه موضوع جامع چند امر است؟ سه احتمال وجود دارد: (۱) موضوع جامعی (چه عنوانی و چه ذاتی) برای چند امر نیست، بلکه موضوع متعدد است؛ که این دیدگاه مطلوب ما است. (۲) موضوع جامعی عنوانی میان چند امر است؛ که باید گفت: در علم از عوارض ذاتی بحث می‌شود و نه از عوارض جامع عنوانی. (۳) موضوع جامع ذاتی میان چند امر است؛ که باید گفت: با این فرض موضوع علم معلوم نشده، بلکه مصادیق آن ذکر شده است، حال آنکه موضوع باید معلوم گردد تا از عوارض ذاتیه آن بحث شود (فقیهی، ۱۳۸۶، ۸).

۴) موضوع؛ مبنای تمایز علوم حقیقی یا اعتباری؟

در تفسیر عبارت «موضوع کل علم ما یبحث فیه عن عوارضه الذاتیه» دو تفسیر وجود دارد: أخص و أعم.

۱. تفسیر اخص: طبق نظر شیخ الرئیس و محقق طوسی (ابن سینا، ۱۳۸۳، ۳۰۱/۱-۳۰۴) و تفتازانی (تفتازانی، ۱۴۰۱، ۱۷۱/۱) این تعریف برای علوم برهانی است که محمولاتشان از امور واقعی است و بر علوم اعتباری منطبق نمی‌شود. مراد از عارض ذاتی نیز، ذاتی باب برهان است و لذا طبیعی است که تعریف به علوم برهانی اختصاص داشته باشد.
۲. تفسیر اعم: طبق کلام قطب رازی (قطب‌الدین رازی، ۱۳۹۰، ۱۸-۲۰) تعریف مذکور شامل هر علم حقیقی یا اعتباری می‌شود و لذا عرض ذاتی منطبق بر هر عارضی (چه واقعی و چه اعتباری) که بدون واسطه جلیه در عروض باشد، می‌شود؛ چه موضوع واحد باشد و یا متعدد.

به عقیده علامه طباطبایی، بسیاری از مشاجرات در باب تمایز علوم از باب خلط بین علوم حقیقی و اعتباری و سرایت احکام علوم حقیقی به علوم اعتباری است (طباطبایی، ۱۳۷۹، ۳۲/۱). بنابراین با تمایز میان علوم حقیقی و اعتباری، زمینه بسیاری از اشتباهات، اشکالات، نقض و ابهام‌های مختلف برجیده می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ۲۱۸/۱/۱). طبق نظر علامه، اینکه در علوم برهانی فقط از اعراض ذاتی موضوع بحث می‌کنند، صرفاً یک اصطلاح و یک قرارداد نیست، بلکه مطلبی است که مقتضای بحث‌های برهانی در علوم برهانی است (طباطبایی، ۱۳۷۹، ۳۰/۱) و بنابراین، بر فرض پذیرش موضوع واحد برای علوم و مبتنی بودن تمایز علوم بر محوریت آن، نباید قاعده «موضوع کل علم...» را به تمامی علوم تسری داد و در علوم اعتباری اصلاً ذاتی وجود ندارد، تا بخواهیم تحت عنوان موضوع از عوارض آن سخن گوئیم.

۵) جمع‌بندی

بر تمایز موضوعی علوم اشکالات متعددی وارد شده است^{۱۰} و از طرف دیگر برهان علامه طباطبایی در اثبات لزوم موضوع واحد برای علوم برهانی (طباطبایی، ۱۳۷۹، ۳۰/۱) نیز ناتمام است^{۱۱} و لذا نه تنها در علوم غیربرهانی، بلکه در علوم برهانی نیز دلیلی بر این لزوم وجود ندارد. مجموع این اشکالات—صرف نظر از وارد بودن و یا نبودن آنها—از یک سو و ناکارآمدی الگوی علم‌شناسی ارسطویی در پاسخ‌گویی به نیازهای برخی از علوم از سوی دیگر، دست در دست هم داد تا زمینه برای ارائه الگوهای دیگر علم‌شناسی باز شود.

ذکر این نکته نیز لازم است که تمامی این مطالب بر این اساس استوار است که ما الگوی علم‌شناسی ارسطویی را قاعده‌ای منطقی-فلسفی بدانیم و ارسطو را در مقام بیان ضابطه برای تمایز علوم از یکدیگر بدانیم؛ لذا بیان ارسطو، به علم در مقام تعریف اختصاص دارد و نه مقام تحقق. حال آنکه برخی (فرامرزی قراملکی، ۱۳۷۱، ۵۴ و ۵۳) بر این عقیده‌اند که ارسطو در مقام بیان ضابطه‌ای منطقی نیست، بلکه همچون علم‌شناسان متاخر به مقام تحقق خارجی نظر دارد. بنابراین ایشان تبیین ارسطو از علم را در مقام ثبوت و حقیقت نفس‌الامری نمی‌دانند، بلکه آن را مربوط به مقام اثبات و تحقق خارجی می‌دانند.

ب) الگوی علم‌شناسی غایت‌محور

۱) تمایز علوم بر اساس غایت

پیروان رویکرد محقق خراسانی، محور بودن تمایز اغراض در مسأله تمایز علوم را با توجه به دو مقدمه و پیش‌فرض زیر ثابت می‌دانند: یکی اینکه هر علمی دارای غرض واحدی باشد؛ و دیگری اینکه قبل از مسأله غرض، جهت دیگری وجود ندارد که بتواند ملاک تمایز علوم قرار گیرد (ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ۱۰۲/۱). بنابراین اختلاف اغرضی که علم به خاطر آن تدوین شده (و نه موضوعات و محمولات)، سبب تمایز علوم است (خراسانی، ۱۴۰۹، ۸؛ حائری یزدی، بی‌تا، ۳۴؛ بروجردی نجفی، ۱۴۰۵، ۱۱/۱؛ حکیم، ۱۴۰۸، ۱۰/۱؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۷۹، ۷/۱).

متکلمان، فقها، اصولیان و نحویان در انطباق علم خود با الگوی علم‌شناسی ارسطویی با معضلات گوناگونی روبرو شدند. عمده‌ترین معضل، به دست آوردن موضوع یا موضوعهای معینی است که بتوان عرض ذاتی بودن مسائل علم را با آن موضوع یا موضوعها نشان داد. از اینرو برخی به این نتیجه رسیدند که در برخی علوم جامعی ذاتی بین موضوعات و محمولاتشان وجود ندارد و لذا ایده تمایز بر اساس غرض مطرح شد. از جمله علومی که در این زمینه با بیشترین چالش روبرو بودند می‌توان به علوم کلام، اصول فقه و منطق، که بر اساس غرض واحد (و نه موضوع واحد) شکل گرفته‌اند، اشاره کرد.

رگه‌های اولیه این رویکرد - که از آن می‌توان به انقلاب در برابر الگوی علم‌شناسی ارسطویی تعبیر کرد - را می‌توان در آثار علامه حلی دید؛ آنجا که وی بیان می‌کند: «در راستای غایتی واحد بودن از مصادیق مناسبت در امر عرضی است» (حلی، ۱۴۲۳، ۲۱۳) و پای غایت را به این عرصه باز می‌کنند و بعدها متأثر از همین رویکرد، صاحب فصول در تعریف علم اصول فقه می‌گوید: مناسبت موضوعهای گوناگون اصول از حیث غایت است (طهرانی حائری، ۱۴۰۴، ۳) و لذا سنگ بنای این مطلب را گذاشتند که وجه مناسبت لزوماً نباید امری ذاتی باشد، بلکه می‌تواند عرضی نیز باشد.

صاحب کفایه در این زمینه می‌گوید: «تمایز علوم به اختلاف اغراض داعیه برای تدوین است، نه موضوعات و یا محمولات؛ و الا هر باب، بلکه هر مسئله از هر علمی، علمی جداگانه به شمار می‌رود.» (خراسانی، ۱۴۰۹، ۸). بنابراین این توهم که «ملاک وحدت علم، وحدت موضوع آنست، از اینرو اگر علمی موضوع نداشته باشد، وحدت هم ندارد» باطل است. وحدت علم

می‌تواند از جهت اشتراک مسائل در ارتباط با غرض واحد باشد (فیاض، ۱۴۱۹، ۲۴/۱؛ صافی اصفهانی، بی‌تا، ۷).

طبق این رویکرد، با ملاحظه وضعیت تکوّن و تأسیس دانشها، علم چیزی نیست جز قواعد و مسائلی که همه در خدمت غرض و مقصد خاصی است. البته دقیق‌تر این است که به غرض قید «عقلایی» را نیز بیفزاییم، زیرا گاهی غرض آنقدر موسع است که تمام عمر انسان هم کفاف یادگیری آن را نمی‌دهد، همچون تفاوت علم پزشکی در دیروز و امروز. البته گفته شده است اولین کسی که تمایز علوم را به تمایز اغراض دانسته میرسید شریف جرجانی بود و جماعتی -از جمله مرحوم آخوند- از ایشان تبعیت کرده‌اند (ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ۹۸/۱).

۲) چیستی غایت در نزد محقق خراسانی

همانگونه که بین طرفداران الگوی علم‌شناسی ارسطویی، توافقی بر سر چیزی موضوع علم وجود ندارد، بین طرفداران الگوی علم‌شناسی محقق خراسانی نیز توافقی بر سر چیستی غایت علم وجود ندارد و بلکه دو تلقی از چیستی غایت در نزد صاحب کفایه ارائه شده است:

۱. انگیزه تحریک کننده به سوی عمل (طاهری اصفهانی، ۱۳۸۲، ۳۹/۱).
۲. فائده مترتب بر مسائل؛ و لذا محقق خراسانی بین ایندو خلط کرده است (تقوی اشتهاردی، ۱۴۱۸، ۱/۱۱؛ شفیعی، ۱۳۸۱، ۳۴).

از اینرو یکی از معاصران با عنایت به این خلط در تعبیر می‌گوید: غایات و اغراض علم بر دو گونه‌اند: الف) غایات بی‌واسطه و درجه اول، این گونه غایات، از مختصات ساختار مسائل و موضوع علمند و خواهی نخواهی بر آن مترتب می‌شوند. ب) اغراض و غایات درجه دوم و با واسطه که از مختصات ساخت کلی علم نیستند، بلکه این اراده انسان است که با محاسبه اندک مناسبتی می‌تواند چیزی را در جهت غایات خویش بکار گیرد. آنچه که می‌تواند در باب علم در مورد اغراض مقصود باشد، همان اغراض درجه اول و بی‌واسطه است (عابدی شاهرودی، ۱۳۶۶، ۱۵). بنابراین مراد از غایات در نزد محقق خراسانی، غایاتی است که برخاسته از ساختار مسائل و موضوع علمند، نه غایاتی که ریشه در پیرایه‌های فلسفی، باورهای متافیزیکی و علل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی و در نهایت نیت‌های شخصی و کنترل‌ناپذیر عالمان دارند؛ و از سوی دیگر تبیینی که از غایت مد نظر مخالفین است، از اوصاف عالمان به شمار می‌رود و نه از اوصاف مسائل و استدلال‌هایی که تحت عنوان علم تدوین می‌شود.

۳) رویکرد اعتدالی به نظریه محقق خراسانی

رویکرد غایت‌محور محقق خراسانی اگرچه از جانب برخی مورد انتقاداتی قرار گرفت، اما زمینه‌ای را فراهم کرد تا برخی با ایجاد تعدیلاتی در آن و خارج کردن آن از اطلاق خود، این رویکرد را درباره الگوی علم‌شناسی خود بپذیرند. برخی از این رویکردها از این قرار است:

۳,۱. تفکیک بین علوم حقیقی و اعتباری: علامه طباطبایی با اقامه برهان، لزوم وجود موضوع را برای علوم برهانی به اثبات می‌رساند و در پایان می‌افزاید: «این احکام همگی تنها در علوم برهانی صدق می‌کند و علوم اعتباری که موضوعاتشان علوم اعتباری و غیر حقیقی است، دلیلی بر جریان هیچ یک از این احکام در موردشان وجود ندارد.» (رک: طباطبائی، ۱۳۷۹، ۳۰ / ۱) و تمایز علوم اعتباری همانند وجود اعتباری آنها وابسته به اعتبار است و چون اعتبار برای اغراض گوناگونی است که معتبر در نظر دارد، این تمایز به اغراض استناد دارد (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ۲۱۸ / ۱/۱).

۳,۲. تفکیک بین مقام تعلیم و تدوین: به عقیده خوبی اطلاق هیچ‌کدام از دو قول (مشهور و مرحوم آخوند) را نمی‌توان پذیرفت. بلکه مسأله تمایز علوم باید در دو مقام مورد بحث قرار گیرد: ۱- مقام تعلیم و تعلم، ۲- مقام تدوین. در مقام اول، چون هدف این است که متعلم بفهمد فلان مسئله، مربوط به این علم است یا مربوط به علم دیگر؛ تمایز در این مقام، راه‌های مختلفی دارد و ممکن است به هر یک از موضوع یا محمول یا غرض باشد. ولی تمایز در مقام دوم به دو صورت است: صورت اول: علمی که در مقام تدوین آن برآمده‌اند دارای ثمره‌ای عملی و فایده‌ای خارجی است، تمایز اینگونه علوم به تمایز اغراض است. صورت دوم: علمی که در مقام تدوین آن برآمده‌اند دارای ثمره‌ای عملی و فایده‌ای خارجی نیست، مثل علم فلسفه که هدفش احاطه علمی به حقایق اشیاء است، در اینجا تمایز یا به ذات است، یا به موضوع و یا به محمول؛ همینطور که اگر بخواهیم علمی را تدوین کنیم که موضعش انسان، زمین و ... باشد، تمایز این علم از دیگری یا به ذات است و یا به موضوع و اگر قصد مدون تعلق گرفته باشد به شناخت (مثلاً) آنچه که حرکت بر آن عارض می‌شود، تمایز این علم فقط به محمول خواهد بود (ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ۱ / ۱۲۴؛ فیاض، ۱۴۱۹، ۳۰ / ۱).^{۱۲}

برخی دیگر نیز با رویکردی مشابه گفته‌اند: تمایز گاه در مقام تعلیم است و گاه در مقام تدوین. تمایز در مقام اول گاه به موضوع است مثل علم نحو، گاه به محمول مثل علم فقه، گاه

به غرض مثل علم منطوق و گاه به ذکر فهرست اجمالی مسائل. اما تمایز در مقام دوم به وحدت موضوع یا محمول و یا غرض نیست؛ زیرا علی‌رغم وجود جامعی حقیقی، این جامع از جهت سعه و ضیق مختلف است. پس ملاک غرض شخصی مصنف است، مثلاً علمی که بر آن غرضی یا موضوعی یا محمولی یا ... خاص مترتب شده باشد (روحانی، ۱۴۱۲، ۱۵/۱؛ و نیز رک: موسوی جزایری، ۱۴۳۰، ۳۱). برخی دیگر نیز با اتخاذ همین رویکرد بجای قید وحدت غرض، قید «وحدت غرض عقلایی از علم» را معتبر دانسته‌اند؛ زیرا هر غرضی موجب تدوین علم نمی‌شود، بلکه شرط است که به حدی باشد که تدوین علم به خاطر آن در نزد عقلا صحیح باشد (مومن قمی، ۱۴۱۹، ۱۱/۱).

۳،۳. عدم لزوم اتخاذ الگوهای انحصارگرا: تفکیکی اینگونه بین علوم حقیقی و اعتباری، ضمیمه تکون دیدگاهی را شکل داد که: التزام به اینکه تمایز علوم باید به تمایز موضوعات باشد، التزامی بدون ملزم است و هیچ داعی‌ای برای این التزام وجود ندارد، بلکه گاهی نیز ممکن است که تمایز به محمول باشد، و گاهی نیز ممکن است که تمایز به غرض باشد. با پذیرش این رویکرد این اشکال نیز مرتفع می‌گردد که: مادامی که علوم می‌توانند با جهتی ذاتی و موجود در نفس مسائلشان تمایز پیدا کنند، این امر مقدم بر وجه تمایز عرضی است و لذا در علوم برهانی تمایز به ذات خواهد بود و در علوم اعتباری به اعتبار.^{۱۳}

۴) چالشهای پیش روی الگوی علم‌شناسی غایت‌محور

الف) اشکالات به رویکرد غرض‌محور

الگوی غایت‌محور از کمبودهایی رنج می‌برد که زمینه تکوین رویکردهایی تلفیقی را فراهم کرد که برخی از این خلاها از این قرارند:

۱. آنچه که می‌تواند در باب علم درباره اغراض مقصود باشد، همان اغراض درجه اول و بی‌واسطه است و چون اینگونه اغراض، از لوازم و مختصات ساخت مسائل و موضوع علمند و تابعی از آن بشمار می‌روند، پس دستگاه علم پیش از منظور کردن هر نوع غایت و غرضی برخوردار از تمایز می‌باشد (عابدی شاهرودی، ۱۳۶۶، ۱۵).
۲. شاید علوم مدونه بر آنها اغراض مذکوره مترتب نباشد (خویی، ۱۳۶۸، ۷/۱) و یا اغراض در تدوین مسائل علم واحدی مختلف باشد (تقوی اشتهاردی، ۱۴۱۸، ۱۱/۱).

۳. قول صاحب کفایه باعث می‌شود علوم متعدد مثل صرف و نحو و معانی، به جهت وحدت غرض (معرفت تکلم به لفظ عربی صحیح و بلیغ)، علمی واحد باشند (فیض الاسلام اصفهانی، ۱۳۵۲، ۶) و گاهی نیز غایت در دو علم، یک چیز است و نسبت بین آن دو علم، عموم و خصوص مطلق است، مثل علم طب و علم جراحی (حیدری، ۱۴۱۲، ۴۷).
۴. تمایز غرض، تمایز عرضی است و هر ما بالعرضی باید به ما بالذات بازگردد (منتظری، ۱۳۷۵، ۵؛ و نیز رک: حاج عاملی، ۱۴۲۲، ۲۶/۱؛ خمینی، ۱۳۷۶، ۴۵/۱؛ مرتضوی لنگرودی، ۱۳۷۶، ۵۲/۱؛ تقوی اشتهاردی، ۱۴۱۸، ۱۵/۱).
۵. لازم می‌آید که درج تمامی مسائل یک علم را در علم دیگر تجویز کنیم، زیرا کشف حکم در یک علم متوقف بر مسائل علوم دیگر است (خمینی، ۱۳۷۶، ۴۵/۱).
۶. اغراض بسیاری از علوم، به عنوان غرض خارجی و عملی - یعنی غرض متأخر - است. مثلاً غرض علم فقه، مجرد آشنایی با مسائل آن نیست بلکه غرض، همان عمل خارجی است. ولی غرض بعضی از علوم، فقط آشنایی با مسائل آن علم است، مثلاً علم فلسفه، جغرافیا و تاریخ؛ و فقط دسته اول است که می‌توان گفت تمایز آنها به تمایز اغراض است (ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ۹۸/۱).
۷. تمایز بر اساس غرض بعد از لزوم وجود موضوع برای هر علم می‌آید و ما عدم لزوم آن را ثابت کردیم (مرتضوی لنگرودی، ۱۳۷۶، ۵۱/۱).

ب) برخی از پاسخ‌های طرفداران الگوی محقق خراسانی

البته برخی نیز پاره‌ای از این اشکالات را اینگونه پاسخ داده‌اند:

۱. آنچه که متقدم بر غرض است، نفس مسائل متشتم است و آنچه که متاخر از غرض است، صبغه علم واحد است، لذا محذوری در کار نیست.
۲. وجود ذهنی برای غرض، در یکی بودن این مسائل زیر لوای علم واحد کافی است و آنچه که متاخر از مسائل است، وجود خارجی غرض است (مومن قمی، ۱۴۱۹، ۱۲/۱).
۳. موضوعات متعدد و مسائل متشتم، نیاز به یک جامع دارند، خواه عرضی و خواه ذاتی؛ و از آنجا که نتوانسته‌اند برای همه علوم وحدتی موضوعی و یا محمولی پیدا کنند و یا نیاز به تکلفاتی بعید دارد، لاجرم به سوی جامع غرضی رفته‌اند.

۴. مراد از غایات در نزد محقق خراسانی، غایاتی است که برخاسته از ساختار مسائل و موضوع علمند، نه غایاتی که ریشه در نیت‌های شخصی و کنترل‌ناپذیر عالمان دارد.
۵. این مطلب که با پذیرش تمایز علوم به غرض لازم می‌آید که درج تمامی مسائل یک علم را در علم دیگر تجویز کنیم، وارد نیست، زیرا این فرض بعید و بلکه ممتنع است؛ و از دیدگاه عقلا نیز در صورت تداخل دو علم در تمامی مسائل، این دو علم خوب تدوین نشده‌اند (خراسانی، ۱۴۰۹، ۷).
۶. علت تامه این مطلب که یک علم واحد به دو اسم خوانده شود، فقط تعدد غرض نیست؛ بلکه شرط دیگری باید به آن ضمیمه شود و آن حُسن این مطلب در نزد عقلاست (آل‌الشیخ راضی، ۱۴۲۵، ۱۱/۱).
۷. در هر دو دسته علوم «با غرض خارجی و عملی» و «غرض فقط آشنایی با مسائل آن علم»، غرض واقعی وجود دارد، ولی واقعیت هر چیزی به حسب خود آن چیز است (تحقق در ذهن و یا تحقق در خارج) (ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ۹۸/۱).

۵ جمع بندی

هر یک از الگوهای انحصارطلب تمایز موضوعی (الگوی علم‌شناسی ارسطویی) و تمایز غرضی (الگوی علم‌شناسی محقق خراسانی) به تنهایی ناکارآمدند زیرا: «نظریه تمایز علوم به موضوعات با مشکلاتی جدی مواجه است که از جمله مهمترین آنها، این است که چرا در مواردی که نوعی سلسله مراتب در موضوعات وجود دارد یکی را به عنوان موضوع، اختیار می‌کنند و اعم یا اخص از آنها را بعنوان موضوع قلمداد نمی‌کنند؟ مشکل دیگر آن است که بسیاری از عوارض ذاتیه موضوعات علوم نمی‌توانند عوارض ذاتیه موضوع علم باشند، چون موضوع علم، اعم از آنهاست؛ و عارض ذاتی خاص، غالباً عارض ذاتی عام نیست. اما نظریه تمایز علوم به اغراض نیز با مشکلی مشابه مواجه است و آن این است که اغراض هم دارای سلسله مراتبند: یک غرض عامتر است و غرض دیگر خاصتر. چرا از میان این همه از اغراض طولی یکی را به عنوان موضوع علم قلمداد می‌کنید و دیگری را نه؟» (لاریجانی، ۱۳۷۵، ۹).

پ) الگوی علم‌شناسی سنخیت‌محور

این رویکرد متعلق به امام خمینی (ره) و مرحوم محقق اصفهانی است. به عقیده امام خمینی (ره) دلیلی بر لزوم وجود موضوع واحد برای هر علم اقامه نشده است، بلکه آنچه که در هر علم باید به

آن ملتزم بود، وجود سنخیت و ارتباط بین اکثر مسائل علم در ترتب اثر واحد سنخی بر آن است؛ اگرچه بین موضوعات و محمولات آن اختلاف است. لذا در وحدت علم سنخیت عده‌ای از قضایای متشسته و وجود ارتباط خاص بین آنها (اگرچه موضوعشان واحد نباشد) کفایت می‌کند (مرتضوی لنگرودی، ۱۳۷۶، ۲۸/۱).

از این رو همانگونه که منشا وحدت علوم سنخیت قضایا است و این سنخیت و تناسب در جوهر این قضایا و حقیقت آنها موجود است و نیاز به تعلیل ندارد؛ تمایز علوم و اختلافشان نیز به ذات قضایا است و قضایای هر علمی مختلف و متمایز از قضایای علم دیگر است و لذا نیازی به نفس موضوع نیست، چه رسد به اینکه تمایز علوم به آن باشد (سبحانی، ۱۳۶۷، ۴/۱).

حضرت امام همچون مرحوم غروی اصفهانی (رک: غروی اصفهانی، ۱۳۷۴، ۳۲/۱) بحث مرکب اعتباری بودن علم را مطرح کردند. ایشان می‌فرمایند: «مرکب بما آنه مرکب» واحد اعتباری است و به ذات خودش از غیر خود مختلف و متمیز است. چون اکثر اجزاء آنها با هم اختلاف دارند. اگرچه ممکن است که در بعضی از اجزاء هم متحد باشند. ولی در اینجا ما به مرکب نظر داریم. پس مرکب بما هو مرکب، از غیر خود ممتاز است، اگرچه در برخی از اجزاء با هم مشترکند (سبحانی، ۱۳۶۷، ۴/۱). ایشان با این تدبیر سعی دارند تا بیان کنند که قضایای هر علمی را از علم دیگر «بذاتها» ممتاز است.

البته ممکن است کسی بگوید: سنخیت موجود بین مسائل به لحاظ غرض واحدی است که بر این‌ها مترتب است. جواب این است که: آنچه در سنخیت مسائل دخالت دارد، مسأله وحدت غرض نیست، زیرا سنخیت مذکور در هر صورت وجود دارد، حتی اگر فرض شود علمی هیچ غرض و فایده‌ای ندارد و یا غرضی بر آن مترتب است ولی کسی علم به آن غرض ندارد، باز هم سنخیت بین مسائل وجود دارد (ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ۶۷/۱).

فاضل لنکرانی نیز با همراهی با امام خمینی (ره) می‌گوید: به نظر می‌رسد آنچه امام خمینی (ره) در باب تمایز علوم فرمودند، راجح‌تر از سایر اقوال است، آن‌هم با حفظ دو جهت. جهت اول: سنخیت بین مسائل هر علمی، در رابطه با ذات مسائل است. جهت دوم: این سنخیت ذاتی، بر غرض تدوین - به وجود ذهنی‌اش - مقدم است. باید به این نکته نیز توجه داشت که مسأله سنخیت، غیر از مسئله جامع است. در سنخیت، فرقی بین قلت و کثرت مسائل نیست، ولی در مورد جامع بین موضوعات (نظر مشهور) و جامع بین محمولات (نظر مرحوم بروجردی) دخول و خروج مسائل مشکوک، نقش دارد (ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ۱۳۲/۱).

تفاوت رهیافت امام خمینی (ره) با سلف در اینست که وی به علم اصول فقه در مقام تحقق نظر دارد؛ علم اصول آنگونه که در کتابهای اصولی وجود تاریخی می‌یابد و نه اصول در مقام تعریف. مهمترین دلیل امام خمینی (ره) دعوت به تأمل تاریخی در ظهور و توسعه علوم است. به عقیده ایشان سیر و تتبع در علوم نشان می‌دهد که علوم عبارت بودند از قضایایی اندک که به مرور زمان تکمیل شده‌اند، لذا موضوع در نزد موسس و مدون علم مشخص نبوده است تا چه رسد که درباره احوال آن بحث کند. بهترین شاهد بر این مدعا علم جغرافیاست و یا علم فقه که فقیه هنگام تاسیس علم فقه ناظر فعل مکلف نیست تا آن را موضوعی برای آنچه که می‌خواهد بر آن حمل کند و یا از آن سلب کند، قرار دهد. علاوه بر این آنچه را که به عنوان موضوع علم فقه می‌پندارند، منطبق بر اکثر مسائل باب ضمان و ارث و مطهرات و نجاسات و سایر احکام وضعیه که ضرورتاً از فقه هستند، نیست و قول به استطراد نیز غیر تام می‌باشد (سبحانی، ۱۳۶۷، ۳/۱).

ت) الگوی علم‌شناسی تلفیق‌گرا

پژوهشگران معاصر از حصرگرایی دست برداشته و به سوی مدل‌های تلفیقی گرایش پیدا کرده‌اند، و تکیه بر فقط موضوع و یا فقط غایت و ... را کافی نمی‌دانند و جملگی بر این مطلب پای می‌فشارند که التزام به اینکه تمایز علوم باید به تمایز موضوعات باشد، التزامی بدون ملزم است و هیچ داعی‌ای برای این التزام وجود ندارد. ریشه این رویکرد را می‌توان در منحصر کردن الگوی علم‌شناسی ارسطویی و قاعده «موضوع کل علم ...» در حد علوم برهانی جستجو کرد. البته چنانکه مشهود است، تلفیق‌گرایان، خود در این زمینه یک‌صدا نیستند و دارای آراء و اندیشه‌های مختلفی‌اند که به آن می‌پردازیم:

به عقیده تلفیق‌گرایان هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که هر علمی ضرورتاً باید دارای موضوعی باشد که هویت و ماهیت واحدی داشته باشد، بلکه دقیق‌تر این است که علم را مرکبی اعتباری بدانیم که وحدت‌بخش آن یا موضوع، یا غرض، یا تناسب ذاتی مسائل یا محمولات (رک: طهرانی حائری، ۱۴۰۴، ۱۱؛ انصاری، ۱۴۱۹، ۲۴/۱؛ آملی، بی‌تا، ۱۹/۱؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۷۹، ۱۱/۱) و ... است؛ از اینرو نمی‌توان گفت لزوماً وحدت موضوع را باید عامل وحدت‌بخش علم بدانیم، بلکه نه دلیلی منطقی بر وحدت حقیقی موضوع علم وجود دارد و نه در عمل همه علوم موجود از چنین وضعیتی برخوردارند. بنابراین تمایز علوم وابسته به اغراضی است که علوم

به دنبال آنها تدوین شده و لذا منحصر در علل ذاتی نیز نمی‌باشد، بلکه ممکن است عرضی و اعتباری نیز باشد.

ایشان بر این عقیده‌اند که: التزام به اینکه تمایز علوم باید به تمایز موضوعات باشد، التزامی بدون ملزم است و هیچ داعی‌ای برای این التزام وجود ندارد. و از طرفی با این اشکال مواجه می‌شویم که برخی از مسائل که بحث از آنها در یک علم مسلم است، لازم است به مقتضای این التزام از مسائل علم خارج شوند و دخولشان در علم نیازمند تکلف شدید است. همچنین گاهی نیز با وجود آنکه آگاهی به موضوع علم وجود ندارد، از مسائل علم بحث می‌شود و حال آنکه بر طبق این التزام، این رویکرد از قبیل تصدیق بدون تصور است. بلکه ممکن است تمایز به موضوع، به محمول و گاهی نیز به غرض باشد (سبزواری، ۱۴۱۹، ۲۱). بنابراین تمایز علوم منحصر به تمایز موضوعات و محمولات و اغراض نیست، بلکه ممکن است که تمایز به یکی از این امور سه‌گانه باشد (سبزواری، ۱۴۱۹، ۲۲ و ۷۰۴؛ مکی عاملی، ۱۳۹۱، ۴۷).

خوبی نیز در این زمینه می‌گوید: تمایز در مقام تدوین علم، اگر برای علم غرضی خارجی باشد که بر آن مترتب شده، تمایز به غرض است (مثل بسیاری از علوم متداوله مثل علم فقه، اصول، نحو، صرف و ...)؛ زیرا انگیزه‌ای که باعث شده تا مدون تعدادی از قضایای متباین را گردآوری کند، اشتراک این قضایا در غرضی خاص است. اما اگر برای علم غرض خارجی‌ای جز شناخت و احاطه به آن، که بر آن مترتب شود، نباشد، همچون فلسفه اولی؛ امتیاز این علم از دیگری یا به ذات است، یا به موضوع و یا به محمول. همینطور که اگر بخواهیم علمی را تدوین کنیم که موضعش انسان، زمین و ... باشد، تمایز این علم از دیگری یا به ذات است و یا به موضوع و اگر قصد مدون تعلق گرفته باشد به شناخت (مثلاً) آنچه که حرکت بر آن عارض می‌شود، تمایز این علم فقط به محمول خواهد بود. بنابراین تمایز علوم نه منحصر به موضوع است و نه غایت، بلکه همانگونه که ممکن است به هردو باشد، این احتمال نیز وجود دارد که به شیء سومی باشد. لذا محتمل است که مراد مشهور این نباشد که تمایز منحصر در موضوع است، بلکه شاید مرادشان این است که موضوع تقدم رتبی بر محمول و غرض دارد (فیاض، ۱۴۱۹، ۳۰/۱) و نه تنها به صورت عام دلیلی بر لزوم وجود موضوع برای هر علمی وجود ندارد، بلکه به صورت خاص دلیل بر عدم آن در برخی از علوم وجود دارد، مثل علم فقه و اصول (فیاض، ۱۴۱۹، ۲۸/۱) و حقیقت علم عبارت است از «مجموعه‌ای از قضایا و قواعد مختلف به حسب موضوع و محمول، که آنها را اشتراک در غرض واحد به دور خود جمع کرده است.» (فیاض، ۱۴۱۹، ۲۹/۱).

از برخی دیگر نیز نقل شده است که: تمایز در مقام تدوین به وحدت موضوع یا محمول و یا غرض نیست (گرچه دارای جامع حقیقی باشد)؛ زیرا علارغم وجود جامعی حقیقی، این جامع از جهت سعه و ضیق مختلف است. پس ملاک غرض شخصی مصنف است، مثلاً غرضش تعلق می‌گیرد به علمی که بر آن غرضی یا موضوعی یا محمولی یا ... خاص مترتب شده باشد (روحانی، ۱۴۱۲، ۱۵/۱). از اینرو علمیت علم و تمایزش همانگونه که ممکن است گاهی به موضوع باشد و گاهی به محمول، همچنین ممکن است به غرض باشد، و مانعی ندارد تا در علم از عوارض غریب موضوعش بحث شود، اگر دخیل در غرض باحث باشند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۹، ۱۸/۱).

یکی از معاصرین نیز با رویکردی مشابه می‌نویسد: بعد از اینکه تمایز علوم به موضوعات (به دلیل اشتراک برخی علوم در موضوع، مثل علوم عربی) ثابت نشد و حیثیتی نیز که صاحب فصول ذکر کرد و قابلیت هم که نائینی بیان کرد، تمامیت نداشت؛ می‌گوییم: اگر موضوعات علوم متباین باشد (مثل نحو و طب)، تمایز از دو جهت است: موضوع و غرض، و اگر موضوعات علوم متحد باشند (مثل علوم عربی)، تمایزشان به غایات و فوائد مقصود از آنهاست. این امری وجدانی است، زیرا هنگامی که موضوع در علوم واحد باشد، وجدان قاضی است که جهت مغایر موجب به تعدد علم، فوائد و غایات مطلوب از علم است، کما اینکه اگر موضوع متعدد باشد، تغایر علوم از ناحیه موضوع و غایت است. بنابراین تمایز علوم گاهی از جهت موضوع و فائده است، کما اینکه در علمی که موضوعاتشان متباین است، اینگونه است؛ و گاهی فقط از جهت فائده است، کما اینکه در علمی که موضوعاتشان متحد است، اینگونه است (جزائری، ۱۳۸۵، ۲۵/۱).

برخی دیگر نیز با رویکردی تاریخی به مبنای تمایز علوم و پس از بررسی سیر تاریخ علوم، می‌گویند: تمایز علوم مثل وحدت آنها، گاهی به موضوعات و گاهی به محمولات و گاهی نیز به أغراض است و دلیل این مطلب نیز تحلیل تاریخی تدوین علوم و تألیف آن است. ملاک وضع علوم و تمییز آنها از سائر علوم، وجود تناسب و تناسب بین مسائلش و دخول آنها تحت عنوانی جامع است، و إشکالی ندارد که تناسب مسائل گاهی به وحدت موضوع، گاهی به وحدت محمول و گاهی به وحدت غرض باشد و تمایز نیز اینگونه باشد (قدسی، ۱۴۲۸، ۴۱/۱).

ث) الگوی علم‌شناسی قراردادگرا

تمامی الگوهای ارائه شده از جانب اصولیان تا بدین‌جا شامل الگوی موضوع‌محور، غرض‌محور، تلفیق‌گرا و سنخیت‌محور فارغ از اشکالات متعددی که بدانها گرفته شده است، مثل: انکار اصل

ضرورت وجود موضوع جامع برای علوم و ... - از یک نقص مشترک رنج می‌برند و آن عبارت است از این مطلب که: «انتخاب غرض و موضوع به عنوان سر وحدت علوم با مشکل تعیین مرتبه غرض و موضوع، مواجه است، و محقق اصفهانی و امام خمینی (ره) نیز به معیار و سر وحدت علوم پاسخ نگفته‌اند.» مثلاً اینکه چرا در علم نحو، فاعل، منصوبات و ... هر یک به تنهایی یک علم قلمداد نشده‌اند؟ و یا مثلاً اگر یک علم آنقدر گسترده بود که حتی تمام عمر ما هم کفاف آموزش آن را نداد، چه باید کرد؟ و ... و لذا برخی به این نظریه گرایش پیدا کردند که تمامی اموری که در وحدت اعتباری‌ای که در مجتمع عقلایی معتبرند، دخیلند را باید لحاظ کرد و یکی از آنها به تنهایی کفایت نمی‌کند و بنابراین مدار وحدت و کثرت، اعتبار ناشی از مراعات مصالح عقلایی و جهات دخیل در آن است، نه غرض شخصی مدون و نه موضوع، محمول، غایت و تسانخ ذاتی (هریک به تنهایی).

باید توجه داشت که سوال اساسی در بحث تمایز علوم این نیست که چرا علوم از یکدیگر متمایزند؛ زیرا طبق مبانی فلسفی حکمت متعالیه، هر موجودی، خواه حقیقی و یا اعتباری، دارای تشخیص و تمایز ذاتی از دیگر موجودات است. بلکه سوال اصلی در بحث تمایز علوم، پرسش از چگونگی ایجاد تمایز و در واقع کشف سر وحدت علوم از یکدیگر است که هیچ‌یک از این رویکردها بدان پاسخی نگفته‌اند (علی‌پور و حسینی، ۱۳۹۰، ۱۶۱). از اینرو مبنای تمایز علوم با توجه به غرض تدوین متفاوت خواهد بود و حتی تمامی جهاتی که در نزد عقلا معتبرند، نیز در این وحدت و تمایز دخیلند و ممکن است لحاظ شوند، مثل مدت زمان فراگیری علم، امور زیبایی‌شناسی، نیازهای جامعه، مرجحات تاریخی و

در رویکرد قراردادگرا مقصود از علم «مجموعه‌ای از مسائل» است. در همه نظریات مطرح شده نیز این نکته مفروغ‌عنه است که علم متشکل از مجموعه‌ای از مسائل است که بنحوی گرد هم جمع آمده‌اند. صاحبان این رویکرد نیز با تمسک به قدر متیقن، خود را از دیگر قیود رهانیده‌اند و دیگر الزامی نمی‌بینند که باید به یکی از مولفه‌های موضوع، محمول، غایت، روش، سنخیت، حیثیت و ... تمسک کرد و نیز لزومی نمی‌بینند که تمایز باید حتماً به امری ذاتی باشد، بلکه تمسک به عرضیات را نیز ممکن می‌دانند. حرف این دسته این است که تقسیم‌بندی علوم بر پایه هریک از این امور به تنهایی دقیق و نافذ نیست و ما پارامتری را لازم داریم که از عهده تفسیر تقسیم‌بندی‌های علوم به طور دقیق و نافذ برآید و لذا هر مولفه‌ای که ما را در این زمینه یاری کند و دقت امر را بالا ببرد، می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

آملی لاریجانی با نقد الگوی علم‌شناسی ارسطویی می‌گوید: «هیچ دلیل عمده منطقی وجود ندارد که علوم باید بر همین شکل که هستند تقسیم‌بندی شوند و از یکدیگر متمایز گردند. بعید نیست که اختلاف علوم تا حدی به امور ذوقی و زیباشناختی یا ترجیحات تاریخی و امثال آن برگردد. این که علم اصول یک علم باشد نه سه علم، که یکی از مباحث الفاظ بحث کند و دیگری از حجج و سومی از اصول عملیه (و شاید امور دیگر)، دلیل متقن منطقی ندارد. بعید نیست ترجیحات تاریخی، امور ذوقی، تناسبات زیباشناختی، نیازهای مبرم عینی و خارجی و ... اموری باشند که چنین وحدتی را برای علم اصول، از باب دخالت مسائل آن در استنباط احکام، فراهم آورده‌اند. و همین طور بسیاری از علوم دیگر. بنابراین ما در کل این سخن را می‌پذیریم که هر علمی مرکبی اعتباری است که غالباً وحدت آن به خاطر وحدت غرض است. ولی این که این مرتبه از مرکب اعتباری فراهم آمده از این مرتبه غرض، یک علم را تشکیل دهد نه مراتب دیگر، هیچ دلیل منطقی ندارد، بلکه تابع ترجیحات دیگری است.» (لاریجانی، ۱۳۷۵، ۹).

سیستانی نیز درباره رویکردهای پیشین می‌گویند: وحدت و کثرت علوم اعتباری است و از این رو می‌بینیم علم واحدی مثل طب و هندسه، به علوم متعددی تبدیل می‌شوند و یا چند علم متعدد در یک علم واحد جمع می‌شوند، مثل علم معرفت و علم وجود در حکمت متعالیه. اما باید توجه داشت که مصنف و مدوّن باید در وحدت علم تمام مصالح و جهات دخیل در این وحدت را مثل هدف یا وجود سنخیت ذاتی در موضوع یا محمول بین مسائل علم، یا مدت زمان فراگرفتن علم و... را لحاظ کند؛ نه اینکه فقط جهات معینی را مثل موضوع و محمول و هدف را. به عنوان مثال زمان قدیم علم طب گسترده نبود و لذا کتاب‌های طبی به بیان تمام مسائل طبی می‌پرداختند؛ اما امروزه با گستردگی علم پزشکی دیگر عمر آدم کفاف پرداختن به همه‌ی آنها را نمی‌دهد و لذا باید شاخه شاخه شوند (قطیفی، ۱۴۱۴، ۱۱۰). بنابراین وحدت موضوع یا محمول یا غایت کلی مشککند و به علت تفاوت بسیار بین مصادیق و افرادشان ممکن نیست که معیار برای وحدت قرار گیرند و از طرف دیگر این معیارها بدون در نظر گرفتن مدت زمان فراگیری علم کفایت نمی‌کند (همان، ۱۱۳).

برخی دیگر نیز در همین راستا بر این باورند که: تمایز علوم کاملاً قراردادی است و بستگی دارد به اینکه عرف علمی زمان چه مطالب و مسائلی را در کنار هم به‌عنوان یک علم مستقل بپذیرد. البته این قرارداد گزاف نیست و تابع شرایط و علل خاصی می‌باشد. در واقع برای نامیدن احکامی که در علوم مطرح می‌شوند، هیچ معیاری بهتر از عرف دانشمندان نیست. هر مجهولی

که ذهن آدمی را می‌فشارد، می‌تواند در قالب یک سؤال مطرح شود و هر پاسخی که به نحو روشمند و برطبق ضوابط منطقی و روش‌شناختی به آن داده شود، یک مسأله یا قضیه علمی - اعم از برهانی یا تجربی - خواهد بود. علوم متعددی را که هزارچندی یکی پس از دیگری سر از خاک ذهن و ضمیر آدمیان برمی‌آورند، چطور می‌توان در قالب عوارض ذاتی گنجانده؟ و اصلاً مگر تولیدگران علم می‌دانند که عوارض ذاتی چیست تا مواظب باشند که از مرز قلمرو آن خارج نشوند؟ گذشتگان هم که ممیزی عوارض ذاتی را پذیرفته بودند، دقیقاً به همین خاطر همواره با مشکل مواجه بودند و هربار بالاجبار تبصره‌ای الحاقی بر آن قاعده می‌زدند (حسن‌زاده، ۱۳۸۳، ۳ به نقل از آیت‌الله مصباح یزدی).^{۱۵}

نتیجه

به عقیده‌ی منتقدان الگوی «تمایز موضوعی علوم»، سیر و تتبع در علوم نشان می‌دهد که علوم عبارتند از قضایایی اندک که به مرور زمان تکمیل شده‌اند، لذا موضوع در نزد موسس و مدون علم مشخص نبوده است تا چه رسد که درباره احوال آن بحث کند و حتی بر فرض پذیرش الگوی علم‌شناسی ارسطویی، بسیاری از مشاجرات در باب تمایز علوم از باب خلط بین علوم حقیقی و اعتباری و سرایت احکام علوم حقیقی به علوم اعتباری است. علاوه بر این، دانشمندان در تعریف عرض ذاتی با هم اختلاف دارند، تا چه رسد به اینکه بخواهند بر پایه آن علم را پی-ریزی کنند. از طرف دیگر برهان ایشان در اثبات لزوم موضوع واحد برای علوم نیز ناتمام است و لذا نه تنها در علوم غیر برهانی، بلکه در علوم برهانی نیز دلیلی بر این لزوم وجود ندارد.

در این بین، برخی همچون صاحب کفایه، مبنای تمایز علوم را نه اختلاف موضوعی، بلکه هدف و غایت می‌دانند. ایشان به دو دلیل عمده به سوی این رهیافت آمدند: یکی اینکه یافتن موضوع واحد و قدر جامع برای یک علم را تکلف‌آمیز می‌دانند؛ و دوم اینکه در برخی موارد تمایز موضوعات مشکل‌گشایی نمی‌کرد، اما انتقادات و ایراداتی که بر نظریات تمایز موضوعی و تمایز غایی علوم از یکدیگر وارد شد، ثمره‌اش این شد که پژوهشگران معاصر از حصرگرایی دست برداشته و به سوی مدل‌های تلفیقی گرایش پیدا کرده‌اند. از دریچه نگاه صاحبان این رویکرد، علم عبارت است از مجموعه‌ای از مسائل متشکته، که جامع آنها گاه ممکن است به دلیل سنخیت در ذات (موضوع، محمول، حیثیت) و گاه نیز ممکن است به دلیل امری عرضی (غایت) باشد. گروهی نیز بر این عقیده‌اند که قاعده «موضوع کل علم...» جنبه توصیفی داشته که بعدها

بدست متأخرین و شارحین جنبه ضابطه‌ای به خود گرفته است و یا بعید نمی‌دانند که اختلاف علوم تا حدی به امور ذوقی و زیباشناختی یا ترجیحات تاریخی و امثال آن برگردد. لذا تمایز علوم کاملاً قراردادی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. البته الگوی علم‌شناسی نوینی تحت عنوان «تمایز روشی علوم» نیز وجود دارد که باید بنیگذار آن را کانت و به پیروی از او، پوزیتیویست‌ها دانست. بیان اختلاف علوم از لحاظ روش و اسلوب فکری و تعیین این که در فلان علم از چه روش و اسلوبی باید استفاده کرد تا به نتیجه مطلوب رسید، مهم‌ترین تنبّه و توجهی است که دانشمندان جدید در این زمینه پیدا کرده‌اند و در بین مسلمانان نیز کسانی بر این عقیده‌اند که تمایز علوم به تمایز روش‌ها و شیوه‌ها و اسلوب‌های بحث است و تغییر روش و اسلوب، موجب تعدّد علم و تمایز علوم می‌شود، اگرچه موضوع علوم، واحد باشد؛ که البته برخی از اصولیان (ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ۱/۱۲۹) به این مدعا پاسخ داده‌اند.
۲. برای مشاهده استدلال مشهور و پاسخ آن رک: ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ۵۷/۱.
۳. برخلاف رویکرد تاریخی مخالفان الگوی علم‌شناسی ارسطویی، برخی از مدافعان رویکرد علم‌شناسی مشهور، سعی در تطبیق و هماهنگی تحقق تاریخی علوم با الگوی علم‌شناسی خود دارند؛ برای نمونه رک: موسوی جزایری، ۱۴۳۰، ۳۱؛ کمرهای، بی‌تا، ۴/۱.
۴. آیت‌الله بروجردی تمایز علوم را به تمایز جامع بین محمولات مسائل می‌داند و معتقدند که مراد مشهور از «موضوعات»، همین «جامع بین محمولات» است و در حقیقت، ایشان مبنای خود را به مشهور نیز نسبت داده است. البته برخی (حاج عاملی، ۱۴۲۲، ۲۹/۱؛ جلالی، ۱۴۱۴، ۳۲/۱) با جمع بین دیدگاه آیت الله بروجردی و رویکرد مشهور، بر این عقیده‌اند که: در آنجا که بین دو موضوع تباین نوعی باشد، تمایز علوم به موضوع است، مثل دو علم هندسه و حساب، و به جهت مشترک بین محمولات مسائل، در آنجا که موضوع واحد باشد، مثل دو علم صرف و نحو، و علوم طب و تشریح و وظائف الأعضاء؛ و به تعبیر برخی دیگر (ایروانی، ۱۴۲۲، ۳/۱)، امتیاز علوم یا به موضوع است، یا به محمول است و یا به هر دو آنها؛ زیرا این لازمه اتحاد علم با قضایای مدوّن در آن است.
۵. برای مطالعه مفصل درباره اقسام عرض و انواع آن (ذاتی و غریب) و جهات دیگر مرتبط با عوارض رک: حلی، ۱۴۳۲، ۸-۳۷ و فقیه، ۱۴۱۸، ۳؛ ذهنی تهرانی، ۱۳۸۰، ۷/۱.
۶. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رک: حسن زاده، ۱۳۸۳، ۳؛ بیدهندی، ۱۳۷۴، ۱۲؛ کاکایی، ۱۳۸۴، ۱۰.
۷. مثلاً از آنجا که بین مسائل فلسفه و کلام نوعی عموم و خصوص من وجه برقرار است، برای فرار از مشکل گفته شده است که حیثیت بحث در ایندو متفاوت است. مثلاً معجزه در کلام از آن جهت که یک عقیده است بحث می‌شود و در فلسفه از حیث اینکه موجودی از موجودات است. حال آنکه باید توجه داشت که: (۱) وجود شناسی تنها بخشی از فلسفه اسلامی است و مباحث فلسفی پیرامون معجزه، معاد، وحی و ... صرفاً در وجودشناسی خلاصه نمی‌شود. (۲) چه منعی وجود دارد تا متکلم از حیثیت وجودی این مسائل بحث نکند و

- کلام متعهد نشده که از این مباحث بحث نکند و لذا متکلم از وجوب و امکان که از عوارض موجود من حیث هو موجودند نیز بحث می‌کند (ملایری، ۱۳۸۵، ۱۰ و ۱) و از اینرو شاهدیم که برخی (لاهیجی، ۱۴۲۵، ۷۱/۱) اقرار کرده‌اند که فرقی بین کلام و فلسفه به لحاظ موضوع وجود ندارد.
۸. مثلاً غرض از علم فقه که عبارت است از علم به احکام نماز و روزه و ... از موضوع نماز و روزه حاصل نمی‌شود تا از وحدت نتیجه، وحدت موضوع را کشف کنیم؛ بلکه از نسبت قائم بین موضوع و محمول در «نماز واجب است» حاصل می‌شود.
۹. برای مطالعه بیشتر رک: بروجردی نجفی، ۱۴۰۵، ۱-۹/۲؛ فیاض، ۱۴۱۹، ۲۰/۱؛ سبزواری، ۱۴۱۹، ۲۱؛ مرتضوی لنگرودی، ۱۳۷۶، ۳۲/۱.
۱۰. رک: فقیه، ۱۴۱۸، ۷؛ سبزواری، ۱۴۱۹، ۷۰۴؛ لاریجانی، ۱۳۷۵، ۹؛ ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ۱/۱۱۸؛ قطیفی، ۱۴۱۴، ۱۱۰؛ آل‌الشیخ راضی، ۱۴۲۵، ۱۱/۱ و ...
۱۱. برای مشاهده نقد رویکرد علامه طباطبایی رک: حسنی، ۱۳۸۲، ۵ و ۴، به نقل از آیت‌الله آملی لاریجانی.
۱۲. به گفتار ایشان نیز اشکالاتی گرفته شده است، رک: ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ۱/۱۲۶.
۱۳. تبیین دقیق‌تر این رویکرد تحت عنوان «رویکرد تلفیق‌گرا» در ادامه خواهد آمد.
۱۴. به رویکرد امام خمینی (ره) نیز اشکالات متعددی گرفته شده است، برای مطالعه رک: جوادی‌آملی، ۱۳۷۵، ۲۲۲/۱/۱؛ قدسی، ۱۴۲۸، ۴/۱؛ فرامرزی قراملکی، ۱۳۸۳، ۷۵؛ حاج عاملی، ۱۴۲۲، ۲۹/۱؛ خرازی، ۱۴۲۲، ۱/۱۰۲.
۱۵. این گروه با بررسی سیر تاریخی پیدایش مرزبندی علوم نیز سعی در تأیید مبنای خود دارند. برای اطلاع بیشتر رک: علی‌پور و حسنی، ۱۳۹۰، ۱۶۲.

منابع

- آل‌الشیخ راضی، محمدطاهر. (۱۴۲۵)، *بدایه‌الوصول فی شرح کفایه‌الأصول*، بی‌جا، آسره آل‌الشیخ راضی.
- آملی، هاشم بن حاج محمد. (بی‌تا)، *بدائع‌الافکار*، (تقریرات بحث عراقی)، بی‌جا، بی‌نا.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۸۳)، *الإشارات والتنبیها*، شرح: نصیرالدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی، شرح الشرح: قطب‌الدین محمد بن محمد ابی جعفر الرازی، قم، نشر البلاغ.
- ارسطو. (۱۳۶۶)، *متافیزیک*، ترجمه: دکتر شرف، تهران، نشر گفتار.
- انصاری، مرتضی. (۱۴۱۹)، *فوائد‌الأصول*، قم، مجمع‌الفکر‌الإسلامی.
- ایروانی، علی. (۱۴۲۲)، *الأصول فی علم‌الأصول*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- بروجردی نجفی، محمدتقی. (۱۴۰۵)، *نهایه‌الافکار (تقریرات‌أبحاث آیه‌الله‌العظمی‌الشیخ‌آغا‌ضیاء‌الدین‌العراقی)*، قم، النشر‌الإسلامی.

- بیدهندی، محمد. (۱۳۷۴) «ملاک تمایز علوم برهانی از دیدگاه غیر برهانی»، معرفت، شماره ۱۲، صص ۵۹-۶۶
- تفتازانی، مسعود بن عمر بن عبدالله. (۱۴۰۱)، شرح المقاصد فی علم الکلام، پاکستان، دار المعارف النعمانیه.
- تقوی اشتهاردی، حسین. (۱۴۱۸)، تنقیح الأصول (تقریرات درس امام خمینی «ره»)، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- تهرانی نجفی، هادی بن محمد امین. (۱۳۲۰)، محجّه العلماء (تعلیقہ رسائل)، تهران، بی‌نا.
- جزائری، محمدجعفر. (۱۳۸۵)، نتائج الأفكار فی الأصول (تقریرات درس آیت الله محمود حسینی شاهرودی)، قم، آل مرتضی (ع).
- جلالی مازندرانی، محمود. (۱۴۱۴)، المحصول فی علم الأصول (تقریرات درس آیت الله جعفر سبحانی تبریزی)، قم، امام صادق (ع).
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۵)، ریحیق مختوم (شرح حکمت متعالیه)، قم، نشر اسراء.
- جواهری، محمدتقی. (۱۴۲۸)، غایه المأمول (تقریرات درس آیت الله ابوالقاسم خویی)، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
- حاج عاملی، محمدحسین. (۱۴۲۲)، إرشاد العقول الی مباحث الأصول (تقریرات درس آیت الله جعفر سبحانی تبریزی)، قم، امام صادق (ع).
- حائری یزدی، عبدالکریم. (بی‌تا)، درر الفوائد، قم، النشر الإسلامی.
- حائری یزدی، مهدی. (۱۳۶۰)، کاوش‌های عقل نظری، تهران، شرکت انتشار.
- حسن‌زاده، صالح. (۱۳۸۳) «موضوع علم و معیار تمایز علوم»، آینه معرفت، شماره ۳، صص ۱۱۳-۱۳۶.
- حسینی، سیدحمیدرضا. (۱۳۸۲) «موضوع علم»، پژوهش‌های اصولی، شماره ۴ و ۵، صص ۵۷-۷۲.
- حکیم، سیدمحسن. (۱۴۰۸)، حقائق الأصول (تعلیقہ بر کفایه محقق خراسانی)، قم، مکتبه بصیرتی.
- حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر. (۱۴۲۳)، الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید، قم، بیدار.
- حلّی، حسین. (۱۴۳۲)، أصول الفقه، قم، مکتبه الفقه و الاصول المختصه.
- حیدری، علی نقی. (۱۴۱۲)، اصول الاستنباط، قم، لجنه اداره الحوزه العلمیه.
- خرازی، محسن. (۱۴۲۲)، عمده الأصول، قم، موسسه در راه حق.
- خراسانی، محمدکاظم. (۱۴۰۹)، کفایه الأصول، قم، آل البیت (ع).
- خمینی، سیدروح الله. (۱۳۷۳)، مناهج الوصول الی علم الأصول، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- خمینی، سیدمصطفی. (۱۳۷۶)، تحریرات فی الأصول، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- خویی، سیدابوالقاسم. (۱۳۶۸)، أجدود التقریرات (تقریر بحث آیت الله نائینی)، قم، منشورات مصطفوی.
- ذهنی تهرانی، محمدجواد. (۱۳۸۰)، تحریر الفصول فی شرح کفایه الأصول، قم، امام منتظر.

- رازی، محمدتقی. (بی‌تا)، *هدایه المسترشدين*، قم، النشر الإسلامی.
- روحانی، سیدمحمدصادق. (۱۴۱۲)، *زیده الأصول*، قم، الإمام الصادق (ع).
- سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۳۶۷)، *تهذیب الأصول (تقریر بحث آیه الله العظمی السید روح الله الموسوی الخمینی)*، قم، دارالفکر.
- سبزواری، میرزاحسن سیادتی. (۱۴۱۹)، *وسیله الوصول إلى حقائق الأصول (تقریر ابیات السید أبو الحسن الأصفهانی)*، قم، النشر الإسلامی.
- شفیعی، سیدعلی. (۱۳۸۱)، *بدائع الأصول (تقریرات درس علی موسوی بهبهانی)*، اهواز، خوزستان.
- شوشتری، سیدمحمدجعفر. (۱۴۱۵)، *منتهی الدراییه*، نجف، دار الکتاب.
- شیرازی، صدرالدین محمد. (۱۹۸۱)، *الحکمه المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- صافی اصفهانی، حسن. (بی‌تا)، *الهدایه فی الاصول (تقریرا لابیات السید ابوالقاسم خویی)*، قم، صاحب الامر.
- طاهری اصفهانی، سیدجلال الدین. (۱۳۸۲)، *المحاضرات (مباحث اصول الفقه) (تقریرات درس آیت الله محمد محقق داماد)*، اصفهان، مبارک.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۷۹)، *تعلیقات اسفار*، قم، دارالمعارف الاسلامیه.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (بی‌تا)، *الف، اصول فلسفه و روش رئالیسم*، مقدمه و پاورقی: مرتضی مطهری، تهران، دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (بی‌تا)، *ب، نهاییه الحکمه*، قم، دار التبلیغ الاسلامی.
- طهرانی حائری، محمدحسین بن عبدالرحیم. (۱۴۰۴)، *الفصول اللغویه فی الاصول الفقهیه*، قم، دار احياء العلوم الاسلامیه.
- طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۶۷)، *اساس الاقتباس*، تهران، دانشگاه تهران.
- عابدی شاهرودی، علی. (۱۳۶۶) «شناخت علوم»، *کیهان اندیشه*، شماره ۱۵، صص ۲۳-۳۸.
- علی‌پور، مهدی و سیدحمیدرضا حسینی. (۱۳۹۰)، *پارادایم اجتهادی دانش دینی «پاد»*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- غروی اصفهانی، محمدحسین. (۱۳۷۴)، *نهایه الدراییه فی شرح الکفایه*، قم، انتشارات سید الشهداء (ع).
- فرامرزی قراملکی، احد. (۱۳۷۱-۱۳۷۲) «قاعده موضوع کل علم یبحث فیہ عن عوارضه»، *مقالات و بررسیها*، شماره ۵۳-۵۴، صص ۱۲۳-۱۵۸.
- فرامرزی قراملکی، احد. (۱۳۸۳) «الگوی علم شناسی اصولیان»، *مقالات و بررسیها*، شماره ۷۵، صص ۱۰۵-۱۲۴.
- فقیه، محمدتقی. (۱۴۱۸)، *البیایه و الکفایه (شرح کفایه الاصول)*، بیروت، دار الاضواء.

- فقیهی، علی. (۱۳۸۶) «تئوری تعدد موضوع علم»، فقه و مبانی حقوق، شماره ۸، صص ۷۵-۸۴.
- فیاض، محمداسحاق. (۱۴۱۹)، محاضرات فی أصول الفقه (تقریر بحث آیه الله العظمی السید ابوالقاسم الخوئی)، قم، النشر الإسلامی.
- فیض الاسلام اصفهانی، علی نقی. (۱۳۵۲)، الإفاضات الغرویة فی الأصول الفقهیة، نجف، مکتبه الرافدین.
- قدسی، احمد. (۱۴۲۸)، انوار الأصول (تقریرات درس آیت الله ناصر مکارم شیرازی)، قم، امام علی بن ابی طالب (ع).
- قطب‌الدین رازی، محمدبن محمد و جلال‌الدین دوانی و علی‌بن محمد جرجانی. (۱۳۸۴)، شروح الشمسیه: مجموعه حواش و تعلیقات، قم، مدین.
- قطب‌الدین رازی، محمدبن محمد. (۱۳۹۰)، شرح المطالع، شارح: سیدشریف جرجانی و اسامه ساعدی، قم، ذوی القربی.
- قطب‌الدین رازی، محمدبن محمد. (بی‌تا)، شرح الشمسیه، قم، زاهدی.
- قطیفی، سیدمنیر سیدعدنان. (۱۴۱۴)، الرافد فی علم الأصول (تقریرات بحثهای آیه الله العظمی سید علی حسینی سیستانی)، قم، مکتب آیه الله العظمی السید السیستانی.
- کاظمی خراسانی، محمدعلی. (۱۴۰۴)، فوائد الأصول (من إفادات المیرزا محمد حسین الغروی النائینی)، قم، النشر الإسلامی.
- کاکایی، قاسم. (۱۳۸۴) «عرض ذاتی به عنوان معیار وحدت و تمایز مسائل علوم»، دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان، شماره ۱۰، صص ۷۱-۹۶.
- کمره‌ای، محمدباقر. (بی‌تا)، أصول الفوائد الغرویة فی مسائل علم أصول الفقه الاسلامی، تهران، فردوسی.
- لاریجانی، محمدصادق و مصطفی ملکبان. (۱۳۷۵) «اقتراح؛ کلام در روزگار ما در نظر خواهی از دانشوران»، نقد و نظر، شماره ۹، صص ۱۰-۳۶.
- لاهیجی، عبدالرزاق. (۱۴۲۵)، سوارق الالهام، قم، امام صادق (ع).
- مرتضوی لنگرودی، سیدمحمدحسن. (۱۳۷۶)، جواهر الأصول (تقریر بحث السید الخمینی)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- مکی عاملی، حسین یوسف. (۱۳۹۱)، قواعد استنباط الأحكام، قم، بی‌نا.
- ملایری، موسی. (۱۳۸۵) «نیاز به علم کلام و تمایز روش‌شناختی آن از فلسفه»، برهان و عرفان، شماره ۹ و ۱۰، صص ۱۷۵-۲۰۲.
- ملکی اصفهانی، محمود. (۱۳۸۱)، اصول فقه شیعه (تقریرات درس آیت الله محمد فاضل موحدی لنکرانی)، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).
- منتظری نجف‌آبادی، حسین‌علی. (۱۳۷۵)، نهاییه الأصول (تقریراً لأبحاث آیه الله العظمی السید حسین الطباطبائی البروجردی)، قم، الحکمه.

- منصوری، ایاد. (۱۴۲۷)، *البيان المفيد في شرح الحلقة الثالثة من حلقات علم الأصول*، قم، حسنین (ع).
- موسوی جزایری، محمدعلی. (۱۴۳۰)، *تحریر الأصول*، قم، النشر الاسلامی.
- موسوی بجنوردی، حسن بن علی أصغر. (۱۳۷۹)، *منتهی الأصول*، قم، بی‌نا.
- مومن قمی، محمد. (۱۴۱۹)، *تسدید الأصول*، قم، النشر الإسلامی.
- میرزای رشتی. (۱۳۱۳)، *بدائع الافکار*، قم، آل البيت (ع).
- نجفی مظاهری اصفهانی، مرتضی. (۱۳۶۳)، *تحریر الأصول (تقریرات درس ضیاء‌الدین عراقی)*، قم، مهر.
- نجفی، ضیاء‌الدین. (۱۴۰۵)، *تقریرات الأصول (تقریرات درس میرزا هاشم آملی)*، تهران، فراهانی.
- نراقی، محمد مهدی بن ابی‌ذر. (۱۳۸۸)، *انیس المجتهدین فی علم الأصول*، قم، بوستان کتاب.
- هاشمی شاهرودی، علی. (۱۴۱۹)، *دراسات فی علم الأصول (تقریرات درس آیت الله ابوالقاسم خویی)*، قم، دائره‌المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).